

هنر معماری و بهداشت روانی

دکتر جابر عناصری

(استاد روان شناسی هنری در دانشگاه‌ها)

دوتا کفتر بدیم در طاق ایوون

که شب در لونه و روز در بیابون

گرفتند جفت و ما را طاق کردند

دل ما تا قیومت داغ کردند

(ترانه‌ی عامیانه)

نبش کوچهی هزار خم و دو سکوی سنگی منتظر اتراق رهگذر خسته و نگاره‌ی زیبایی بر فراز نخستین پیچ کوچه، با عنوان:

ای که از کوچهی ما می‌گذری...

که یعنی اگر دل به مهر باشی، به نوای گوش نواز زورخانه، جان سبک خواهی کرد و شادمان خواهی شد که آری:

بوی رازقی، اژدر دهن، گل مخملی و شب بوهم چون نسیمی
دلپذیر، تا عمق جانت می‌نشست و سقاخانه‌ی نظر کرده با آن
بوی عطر شمع سوخته، ترا به شفای ایمان صلاحی داد با خط
نقاشی‌های چشم نواز:

آبی بنوش و لعنت حق بر یزید کن

آنگاه از سرخی و سیاهی تار و پود گونه‌ی لنگ‌های شسته شده

گر بر سر نفس خود امیری، مردی
گر بر دگران عیب‌نگیری، مردی
مردی نبود، فتاده رای پای زدن
گر دست فتاده‌ای بگیری مردی
و اگر نه... در دل خبث طینت داشته باشی، آنگاه:
با خبر باش که سر می‌شکنند دیوارش

ما هستند و نه در قلب شهر کهنه جایگاهی می‌یابند. آب انبارها ویران، قنات کوثرها به زیرتیغه‌های بولدزر داغون و آپارتمان‌های لانه‌ی موشی یا قوطی کبریتی از هر جامثل علف هرز و هرزه سر در آورده‌اند. آلودگی صوتی اسپرمان کرده است نه سر در حمای که رستم پیلتن و نگاره‌ی این جوان مرد را در حال کشتن دیو سفید بر سر در آن به بینیم و نه قصرهایی که صاحبقران‌ها ساخته باشند و محل استراحت تلقی کنند، که امروز زندان قصرش به نامیم و از هیبت و هیبت چنین محبس سراهایی لرزه بر تنمان بیفتد که خدایا بندی‌ها (=محبوس‌ها، به اصطلاح برادران افغانی) در آن چه می‌کنند که باز هم:

با خبر باش که سر می‌شکند دیوارش ...

به وصف ولایات و توصیف آبادی‌ها که گوش می‌سپاریم، ندیده عاشق ماسوله می‌شویم ظاهر با آن پنجره‌های چوبی آذین یافته

و آویزان بر سر در عمارتی، در میافتی، که این جا گرما به است و در اینجا باید تن به آب گرم شست و آن زمان که از شستشوی تن فارغ گشتی به بهجت و ابتهاج و حظ بصر و آرامش روان بررسی که: **عقل سالم در بدن سالم است** و هر آنچه زیبایی است مطلوب نفس انسان و چهار پاره شعر نوشته شده به روی کاشی آبی به زلالی آب روان، نظرت را جلب می‌کرد که همان! بدان و آگاه باش:

هر که دارد امانتی موجود

بسپارد به بنده وقت ورود

نسیارد اگر شود مفقود

بنده مسوول آن نخواهم بود

وقتی از کنار برکه‌ها و آب انبارهای استوار بر چهل پلکان رد می‌شدی، نسیم خنکای آب ترا فرامی‌خواند تا سرو صورت به زیر آب هم چون اشک چشم پاک، پاک بشویی و جان دیگر بیایی.

گذرها با مغازه‌های بسیار و لرزان در معرض آوای طوفان و جارهای آنها، تماشایی می‌نمود. طاقه‌های پارچه‌های الوان باز و بسته می‌شد و سکویی برای لمح ای استراحت در کنار دیوارها برپا و بوی عطر از مغازه‌ی عطاری‌ها و چاشنی‌هایی از ادویه جات در گونی‌های کوچک و هر یک با نام و نشان و گیاه گل گاو زبان سفارشی شده‌ی عطاران به عنوان غم‌پران و آرامش بخش روان و ...

سفر که می‌رفتی آب انبارها و کاروانسراها بر سر راه و کاروانیان با اجناس فراوان یله شده در میدان کاروانسراها آن هم با معماری مخصوص و گاهی به نام کاروانسرای شاه عباسی و ... همه و همه منظره‌های دلپذیر بودند.

از خانه‌ها که بگوئیم، تالار طبیبی و هشتی و بیرونی و اندرونی و اتاق زاویه و پنچ دری و غلام در گردش، در بهار خواب و چای خانه و ... قواعد هماهنگی و هارمونی و انسجام را در مدنظر قرار می‌دادند و وقتی عزم سفر می‌کردی، از دور دست‌ها در مسیر دهکده‌ها و راه‌های پیچ در پیچ گنبد سبز و مطلای بارگاه امام زاده‌ها را می‌دیدید با زوار بسیار و ...

و امروز نه نشانی از باغستان‌های توت باقی مانده است و نه اثری از بوستان‌های محصور در دیوار خانه گلی با یاس‌های آویخته از دیوارها و آن چه مانده دیوار است و دیوار که جدا:

با خبر باش که سر می‌شکند دیوارش

ما مانده ایم و هنر در برج ناخوانده که نه میهمان عزیز کرده‌ی



به نشان گنبد دوار فلک. ساختمان‌ها سایه بان داشت و همان زمان‌ها، تکیه‌های عارفان، خوانگاه و سفره‌خانه و برکت سرای و آرامش بخش جان‌های خسته بود... "امروز دل‌لان به ساز و به فروش ساختمان‌ها، حجرات روان ما را هم به اقتضای این مکان‌های سازند. اگر اهل دل باشی و یک دانگ صدای خوش داشته باشی و طغیان احساس ترا به خواندن چند بیت و وزین مجبور نماید تا دل به آرامش بسپاری، مهمان ناخوانده‌ای آن سوی دیوار آپارتمان، صدای تورا آشکار خواهد شنید و احسن احسن یا فلان شو (از باب عصبانیت و در هم ریختگی تار و پود

به نقش و نگاره‌های هندسی، خانه‌های گلی استوار و استوار در برابر حوادث و قابل ثبت در فهرست آثار ماندگار یونسکو. اما قدم که به آستانه‌ی آبادی می‌گذاری، شهرکی را می‌بینی با مختصر بزک باقی مانده از چهره پردازی شباهنگام دیشب... در چنین وضعیتی حتما باید معماری و آسایشگاه و زیبا سراها را فقط و فقط در کتاب‌های محجور آن هم "ترجمه و برگردان" از زبان‌های دیگر یافت و در عالم خیال، طرح نوی در انداخت و همه جا را زیبا انگاشت و سپس گوشه‌ای در چهار دیواری و قفس آپارتمان‌ها یافت و این اوراق را پس از مطالعه، مچاله کرد



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اعصاب) خواهد گفت. دریغا، دریغ. زمانی گویا تغییر آب و هوا سفارش می‌شد و تمدد اعصاب و مددیابی روان از این طریق توصیه می‌گردید و هنر معماری، در نظر نقاش به هنر منظره سازی می‌پیوست که دودیده‌ی ما را به شکل و شمایل به نام‌ها، روشن می‌کرد. امروز فقط در کتاب‌ها، به دنبال این خیال سراهای زیبای می‌گردیم و هم چون کودکی که از دور آب نبات چوبی و خروس قندی به بیند و آب از دهانش جاری شود، کارت پستال‌ها و پوسترها را دورادور به تماشای نشینیم وزیر لب زمزمه می‌کنیم: که به نشین لب جوی و گذر عمر بین... این جاست که معماری درمانی و پیوند آن با بهداشت روان، فصلی از کتاب قطور بهداشت روان و روان شناسی اوقات فراغت

و در این زاویه‌ها جا داد که وقتی برای دراز کردن پایت جایی نمی‌یابی، آرشو کتاب را برای چه می‌خواهی؟ بهتر آن است در کیسه‌هایی که شهرداری، گاهی به مناسبتی در اختیار قرار می‌دهد و تعلیمات لازم را به تومی آموزد، که پس مانده‌ی خرده ریز نان در سفره را کجا به ریز و آشغال خشک را از زباله‌ی تر جدا کن آنگاه از این مسوده‌ها و جیزه‌ها و رساله‌ها و جزوه‌ها به ناچار دست شست و راهی کارخانه‌ی مقوا سازی بنما که فردا روزت بکار آید.... اما یادمان باشد که روزگاری مثلا دوشهر بخارا و سمرقند، عروس شهرهای جهان بودند. هم به نقش و نگار و هم به عظمت و هم به تلون رنگ‌های کاشی و به یاری قلم گیری نقاشان و خطاطان و به همت سقف بندان ماهر، گنبدی آراسته شده بود

محققانی هم چون رانک^(۴)، گلوبوس^(۵)، گیلبرت^(۶) و معمار معروف و معاصر آمریکایی یعنی: فرانک لیو درایت، در این زمینه پژوهش‌های جدی انجام داده‌اند موزه‌ها در پرورش قوای خلاقه‌ی مردم نقش بزرگی یافته‌اند و هزار سوال موجود در آستین اهل کنجکاوی را جواب گو بوده‌اند

باستان‌شناسی به کمک عیان‌سازی نمونه‌های معماری شناخته و سبک و ساختار بناهای ویژه‌ی هنرها در مد نظر قرار گرفته است.

مثلاً، "فریدمن" در مورد اثر معماری تئاتر بر فاصله‌ی عاطفی بین نمایشگر و بیننده، نظرات جالبی ابراز داشته است. در یک

و روان‌کاوی خسته جانان گریزان از آلودگی‌های محیطی و صوتی و ناهنجاری‌ها محل استقرار و مصبوح‌نمایی خیابان‌ها و رویش قارچ‌های سمی به ظاهر آراسته شده‌ی به نام برج‌ها... به یاد می‌افتد. هر چند ممکن است در قدم نخستین تحقیق در این زمینه، موضوع چندان روان و آسان نباشد، ولی واقعیت این است که بخشی از "هنر درمانی" به "معماری درمانی" اختصاص دارد. البته با وجود اصطلاحات فراوان جای خوش کرده در دیوان شعر و نویسندگان از:

هفت گنبد و هفت پیکر و کوشک^(۱) و مشکوی^(۲) و از جانب دیگر اصطلاحات:



اثر تحقیقی دیگر، "کاپلان"^(۷) محیط تئاتر را به عنوان یک اقتباس سمبولیک از غار و محل سکونت اولیه‌ی بشر مورد تعبیر قرار داده است. "دونکان"^(۸) و "والاس"^(۹) در مطالعه‌ی جالب خود در مورد موزه‌ی هنرهای مدرن نیویورک از مساله‌ی تاثیر شکل معماری فراتر رفته‌اند. ایشان در چگونگی و محل قرار دادن آثار هنری در قسمت‌های مختلف بنای موزه، تعمق کرده‌اند امروز هنرمندان ارزنده‌ی جهان، به هنر فقط به عنوان ابراز تفاخر در مقام هنرمند و... نگاه نمی‌کنند. آنها از پیوند هنرها یاد می‌نمایند و کاربردی بودن هنرها در حریم زندگی (بویژه حیات معنوی) مردم سراغ می‌گیرند. بحث میان درمانگر و درمانجو در بخشی از هنر درمانی یعنی معماری درمانی ضمن احیای یک حالت نوستالوژیک موجب توجه درمانجو به محیط

باغ و راغ^(۱۰) و نگارستان و بهارستان و مرغزار و هزار هزار اصطلاح دیگر گویی ما با بوی جوی مولیان غریبه گشه‌ایم و تار و پود سیم‌های نغمه‌پرداز چنگ‌ها را به گوشه‌ای یله کرده‌ایم و مرال و غزال زیبا را از چمن زارها گریزانده‌ایم و کرکس‌های لاشخور بی‌خانمان را بر فراز شهرهای بینیم که روزی از دیه‌ی توس و تابران خراسان هزار مرد بر می‌خواست که برج و قلعه و دژهای سپید و کاخ‌های زرنگار و... را می‌شناختند و به مامی‌شناسانند امروز تا امروز وصف العیش نصف العیش مصداق پیدا کند... البته ذکر این نکته ضروری است که با همه‌ی ادعای برخی در ایران، هنوز "هنر درمانی" جایگاه اصلی خود را باز نیافته است و مصادیق هنر درمانی آن هم مثلاً در معماری درمانی برای خیلی‌ها قابل تامل است در حالی که در کشورهای دیگر،

زندگی خود خواهد شد به قول معروف: کجا زیباست؟ آنجا که دل آن جاست.

دریغ آمد و افسوس که هنر معماری و رابطه‌ی آن با بهداشت روان را هر چند به اجمال در جزو سلسله مقالات هنر درمانی و بهداشت روان قرار ندهم. امیدوارم یاد ایام خوش و منظره‌ی ساختمان‌های چشم نواز و ساخته شده‌ی بقاعده همواره در مد نظر باشد.

گفتار نهایی را بایستی از شاعر گران قدر و پر مایه: ابولقاسم لاهوتی به پایان برم که می‌گوید:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید

قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید

پانوشتها:

۱- کوشک = (بضم کاف و سکون سین) قصر، عمارت عالی در خارج شهر که اطراف آن باغ یا کشتزار باشد.

۲- مشکوی = (به ضم میم و کاف) به همان معنی کوشک است.

۳- راغ = مرغزار، دامنه‌ی سبز کوه که به صحرا پیوسته باشد.

۴- رانک

۵- گلوبوس

۶- گیلبرت

۷- فرانک لیودرایت

۸- فریدمن

۹- کاپلان

۱۰- دونکان

۱۱- والاس

(برای اطلاعات بیشتر ر.ک: هنر از دیدگاه روان پزشکی، تهیه و تنظیم دکتر عزالدین معنوی و... انتشارات سهامی چهر ۱۳۶۳ ص ۶۵-۶۷)

